

به نام خدا

زندگینامه شهید منصور نریمانی

منصور نریمانی در سال ۱۳۴۳ در روستائی از روستاهای اطراف اصفهان بنام دهنو بدنیا آمد و سالهای تحصیلی دبستان را در دهنو گذراند و چون دهنو از امکانات آموزشی کامل برخوردار نیست برای ادامه تحصیل در دوره دبیرستان به اصفهان می آمد و از آنجا که دارای هوش و استعدادی سرشار بود تحصیلاتش را با موفقیت پایان رسانید.

سالهایی که منصور در کلاس سوم راهنمائی و اول تجربی تحصیل می کرد مصادف بود با اوج انقلاب شکوهمند مردم ایران و منصور نیز که فردی انقلابی بود و خود را در برابر خدا و پیامبر خدا مسئول می دید در تظاهرات و مبارزات سیاسی شرکت فعالانه ای داشت و با تشکیل کلاس قرآن در خانه و مکانهای دیگر سعی در انجام مسئولیت سنگینی که خداوند بر دوش انسان گذاشته است. تا اینکه انقلاب اسلامی ایران به رهبری خمینی عزیز به پیروزی رسید ولی روح بزرگ و پر تلاطم منصور باز نتوانست آرام بنشیند و او را وادار کرد که پس از اتمام امتحانات سال دوم نظری همراه با جمعی از دوستان در سپاه پاسداران سیستان و بلوچستان مشغول به خدمت شود و با موقعیت این کویر خشک آشنا گردد و در همان ایام بود که تعدادی از دوستان منصور بدست خوانین منطقه بشهادت رسیدند و از آن موقع بود که منصور بیشتر حسرت شهید شدن را می خورد و آماده شهادت شده بود تا آنجا که وصیت نامه ائی آماده و در زیر قرآن در خانه شان گذاشته بود.

منصور پس از بازگشت از سیستان و بلوچستان و ادامه تحصیلاتش موقعی که دید جنگ ایران و عراق یعنی جنگ بین حق و باطل شروع شد از طریق سپاه پاسداران به جبهه ایلام عازم شد و در سال آخر دبیرستان پس اینکه امتحانات دیپلم خود را داد به جبهه رفت ولی با اصرار دوستان به اصفهان بازگشت و در امتحانات ورودی دانشگاه شرکت نمود و در رشته پزشکی دانشگاه اصفهان پذیرفته شد و در دانشگاه ثبت نام نمود و شروع به تحصیل در رشته پزشکی نمود اما در تمام این مدت هوای جبهه در سر داشت و هرگاه عملیاتی توسط رزمندگان انجام می شد حسرت می خورد که چرا در جبهه

نیست و در آن عملیات شرکت ننموده است ولی هرگاه می خواست به جبهه برود با اصرار دوستان و با توجه به اینکه آموختن علم و تعلیم و تعلم عبادت است به جبهه نمی رفت.

آری منصور در طلب علم بود ولی علمی همراه ایمان منصور نمونه ای بود از اخلاص و پاکی و شجاعت و از خود گذشتگی و ایثار او که در برابر دشمنان موجی بود از خشم و در مقابل دوستان دریائی از عطوفت و مهربانی و فرزندى لایق برای پدر و مادر.

منصور موقعی که در خانه بود سعی می کرد با شوخیهای خود پدر و خصوصاً مادرش را شاد کند تا رنج و مشکلات زندگی برای آنها خیلی طاقت فرسا نباشد و همیشه در کارهای زراعت به پدرش کمک می کرد و همدم و مونسى بود برای پدرش.

اما ای منصور تو که همیشه سعی می کردی با حرفها و کارهای دل پدرت و مادرت را شاد کنی اکنون چه کسی است که با سخن هایش پدر و مادر داغ دارت را خوشحال کند تا رنج و درد این مصیبت بزرگ را تحمل کنند.

یکی دیگر از از خصلتهای منصور این بود که همیشه در کارهای خیر پیش قدم بود و هر گاه می دید که کسی به کمک او احتیاج دارد فوراً هر کمکی از دست او ساخته بود انجام می داد هر چند کارهای زیاد دیگری داشت و یا حتی موقع درس و امتحاناتش بود ولی با این حال دست از کمک و یاری دیگران بر نمی داشت و برای رضای خدا حاضر بود هر کاری انجام بدهد چون ذره ذره وجود منصور با درد مردم آشنا شده بود و با عشق به الله آمیخته بود و این امر سبب می شد که منصور نسبت به مسائل جامعه و محیط اطراف بی تفاوت نباشد.

منصور نسبت به امام و آیت الله منتظری علاقه و عشق عجیبی داشت عشقی که از ایمان و عشق خدایی او نشاط می گرفت و یکی از نصایح منصور به مادرش این بود که میگفت مادر هرگاه در دل شب بیدار میشوی بلند شو و برای سلامتی امام و دیگر یاران امام و پیروزی رزمندگان اسلام دعا کن.

خود نیز بسیاری از مواقع این کار را انجام می داد و خیلی وقتها هنگامیکه داشت درس می خواند و قتیکه احساس خستگی می کرد بلند می شد و نماز می خواند.

بگذاریم چون گفتنی ها راجع به منصور زیاد است و ما را یارای گفتن و نوشتن آن نیست.

بالاخره منصور پس از گذراندن ترم اول دانشکده پزشکی در ترم دوم ثبت نام کرد و انتخاب واحد نمود ولی شوق به جبهه رفتن و دیدار معبود او را از ادامه تحصیل باز داشت و اینبار تصمیم قطعی گرفته بود که به جبهه برود و در عملیات شرکت کند و در جریان انجام عملیات منصور عازم جبهه شد و در مهندس رزمی مشغول به کار گشت و عاقبت پس از یکماه و چند روز خدمت در جبهه در شب ۱۳۶۳/۱/۲۲ در ساعت دو بعد از نصف شب در کنار خاکریز طلائی به شهادت رسید.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.